

اینکه "حُکما" همیشه در غربت هستن و اونطور که بایستی شناخته نمیشن آنچنان ربطی به شهرت و اینها نداره، بلکه منظور این هست که بین "اطرافیان" و کسانی که او رومیشناسن "غریب" هستن...

چون "انسان های ضعیف" یا همون "جاهل" حتی اگر "حکیمی" رو دوست داشته باشن، در حقیقت خود حکیم و اندیشه‌ش رو دوست ندارن! بلکه اون چیزی که بهش نرسیدن و "عقده" ش رو دارن رو دوست دارن! چیزی که ندارن ولی دوس داشتن داشته باشن رو در کسی میبینن و دوستدارش میشن! بعد "توهم" میکنن که او رو دوست دارن! ولی درحقیقت اون چیز نداشته شون رو دوست دارن...

مثلا در این "طهران حکیم پرور ما" حکیم غریبی بود به نام "آقا مرتضی تهرانی" برادر "آقا مجتبی تهرانی" که هزاران سلام و ارادت بر ارواح مطهرشون باد، این "آقا مرتضی" اصلا مشهور نبود و عده‌ی خیلی میشناختن شون ولی همون عده قلیل هم درصد قابل توجهی در حقیقت "عقده" خودشون رو دوست داشتن و چون آقا مرتضی اون موضوع رو داشت، دورش می چرخیدن که چقدر اسفناک و زشت بود این نوع دوست داشتن...

آقا مرتضی دارای "مال و منال" و به اصطلاح امروزی ها "لاکچری" بود البته از نوع حلال و طیب، لذا یه عده که همیشه هلاک پول و ثروت "لاکچریسم" بودن ولی هیچوقت نرسیده بودن و دارای عقده شده بودن همیشه اطرافش میپلکیدن، نشونه ش اینکه اصلا از "اندیشه‌ی" عمیق و دقیق و قوی این "حکیم تهران" بهره نمی بردن، میشنیدن، مینوشتن، ولی "رشد" نمی کردن! "فیک ترین" نوع دوست داشتن، همین نوع هست، چه خوش سرود سعدی؛

راست خواهی سگان بازارند

کاستخوان از تو دوست تر دارند

این دغل دوستان که می‌بینی

مگسانند دور شیرینی